

تکوین حکمت متعالیه از صدر المتألهین تا امام خمینی

چکیده: صدرالدین شیرازی و امام خمینی، برجسته‌ترین فیلسوفان حکمت متعالیه‌اند. صدرا دارای آثار متعدد و نظام‌دهنده به این حکمت است و امام، پیرو، مدرس و مفسر توانمند آن. این دو، وجوه اشتراک بسیاری دارند؛ از جمله اینکه هر دو در عین اشراف بر برهان، دستی‌گشاده در عرفان و اشراق دارند و از سویی با کلام و قرآن و تفسیر و فقه نیز آشنایی وافری دارند و فقیهانی برجسته‌اند. اما حوزه عمل این دو حکیم، از یکدیگر متمایز است. این تمایز را به ویژه می‌توان در رجوع و بهره‌برداری گسترده از فقه و فقاہت، نشستن بر مصدر مرجعیت شیعیان و صدور فتوا، درافتادن با سلطنت و در نهایت تأسیس حکومتی نوین‌یاد بر اساس مبانی حکمت متعالیه به خوبی مشاهده کرد.

نوشته حاضر بر آن است با ذکر تشابهات و تمایزات این دو حکیم، سیر تکوین حکمت متعالیه در بعد عملی را نشان دهد؛ کاری که صدر المتألهین بر انجام آن قادر نشد.

کلیدواژه‌ها: حکمت متعالیه، صدر المتألهین، امام خمینی.

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

بی‌گمان، نشان دادن اینکه امام خمینی، اندیشمندی است که در حکمت متعالیه نشو و نما یافته و اندیشه‌اش از این حکمت مشروب شده است، کار دشواری نیست؛ زیرا افزون بر اندیشه و محتوای نظام فکری، از صدرالدین شیرازی به عنوان بزرگ‌ترین فیلسوف الهی و مؤسس قواعد الهیه و مجدد حکمت مابعد الطبیعه یاد کرده است. ایشان در کشف الاسرار می‌نویسد:

محمدبن ابراهیم شیرازی، بزرگ‌ترین فلاسفه الهی و مؤسس قواعد الهیه و مجدد حکمت مابعد الطبیعه [است]. او اول کسی است که مبدأ و معاد را بر یک اصل بزرگ خلل ناپذیر بنا نهاد و اثبات معاد جسمانی، با برهان عقلی کرد و خلل‌های شیخ الرئیس را در علم الهی روشن کرد و شریعت مطهره و حکمت الهیه را با هم ائتلاف داد. ما با بررسی کامل دیدیم هر کس درباره او چیزی گفته از قصور خود و نرسیدن مطالب بلند پایه او است.^۱ (امام خمینی، ص ۳۱، به نقل از ضیایی، ۱۳۸۱، ص ۹۵)

همچنین امام خمینی از صدر المتألهین با عنوان فیلسوف محبوب خویش یاد کرده و او را بزرگ‌ترین فیلسوف تاریخ اسلام خوانده است. ایشان از صدرا با عناوین «صدر الحکماء المتألهین و شیخ العرفاء الکاملین»، (امام خمینی، ۱۳۵۹، ص ۹۵) «شیخ العرفاء السالکین» (همان، ص ۱۲۰) و «شیخ العرفاء الشامخین» (همان، ص ۱۷۵) یاد می‌کند. همچنین در پیامی که برای گورباچف، صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، فرستاده است، علما و حکمای آنجا را به رجوع به حکمت متعالیه دعوت می‌کند: «و از اساتید بزرگ بخواهید به حکمت متعالیه

۱. امام در این بحث منتقدان ملاصدرا را به عدم درک و فهم مطالب بلند و عمیق او متهم می‌کند. ایشان در ادامه می‌گوید: «آری! خودسرانه وارد مطالبی شدن که پایه‌های او بر اصولی بس بسیار و متفرق است، موجب سوءظن به اساتین دین و حکمت می‌شود، تا آنجا که طعنه‌های صدرا را که به اشاعره و معتزله است، از روی جهالت به مقصود او حمل بر حمله به دین و مشایخ آیین کنند.» (همان)



صدرالمتألهین - رضوان الله تعالى و حشره الله مع النبیین و الصالحین - مراجعه نمایند. « (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۳۷۱)

به هر حال هم در اینکه امام خمینی حکیم متأله حکمت متعالیه است و هم اینکه آرا و فکر ایشان تحت تأثیر حکمت متعالیه است، نمی توان تردید کرد. این تأثیر تنها به تفکر حکمی محدود نماند و به عرصه اندیشه و عمل سیاسی نیز کشیده شد. امام با دست مایه قرار دادن حکمت متعالیه، به شرح و تفسیر حکمت سیاسی متعالیه پرداخت و در صدد عملی کردن آن برآمد.

مقاله حاضر، در صدد است ضمن برشماری وجوه اشتراک و افتراق دو حکیم متأله حکمت متعالیه، صدرالدین شیرازی و امام خمینی، تکوین و تعالی حکمت متعالیه را از قوام و نظام بخشی آن توسط صدرالمتألهین در دوره صفویه تا به حکومت نشانیدن آن به دست امام خمینی در دوره معاصر نشان دهد. این سیر، نشان می دهد که حکمت متعالیه از بُعد علمی و تثوریک به بُعد عملی و سیاسی تکوین و تعالی و ارتقا یافته است. در واقع امام خمینی با توجه به الزامات و اقتضائات حکمت متعالیه برای ورود به عرصه عینی اجتماع در سفر چهارم، و اینکه عبور عارف در این مرحله جز با حضور در میان جامعه میسر نیست و نیز با توجه به ظرفیت های وجودی خویش، به سمتی حرکت می کند که به تحقق ابعاد سیاسی و عملی حکمت متعالیه در جامعه منجر می شود. ایشان در این بخش، از فقاقت و مرجعیت به صورت گسترده ای بهره می برد و به نظر باز هم حکمت متعالیه را ارتقا بخشیده، شریعت و حکمت را با هم سازگار می بیند. نیز از آنجا که عرفان، وجه مایز حکمت متعالیه از سایر حکمت ها است، بنابراین مباحث سیاسی و عملی امام نیز رنگ و بوی عرفانی یافته است.

اشتراکات دو حکیم متأله حکمت متعالیه

تأمل در حیات علمی و اجتماعی صدرالدین شیرازی و امام خمینی نشان می دهد که این دو حکیم متأله حکمت متعالیه، تقریباً زندگی مشترک و مشابهی داشته اند. هر دو از آنجا که در مشرب حکمت متعالیه تنفس می کنند از برهان و قرآن و عرفان سیراب

شده‌اند. در واقع، هر دو از فیلسوفان برجسته دوره خود بوده‌اند و هر دو نیز مباحثی در تفسیر قرآن دارند و هر دو نیز مراحل و مراتب عرفان عملی را طی کرده و سالک الی الله بوده‌اند. برجستگی هر دو حکیم در فلسفه تا اندازه‌ای است که صدرالمتهلین با توجه به اینکه مشاهده می‌کند حکمت‌های رایج مانند مشاء و اشراق دیگر پاسخگو نیستند، دست به استوارسازی پایه‌های فلسفه متعالیه می‌زند که جمع برهان و قرآن و عرفان است و به نظر می‌رسد این فلسفه با توجه به ظرفیت‌های آن از توانایی‌های گسترده‌ای برخوردار است.

در آن سوی، امام خمینی در دوره‌ای از حیات خویش، آن زمان که معروف به حاج آقا روح الله است، پاسخگوی مسائل و مشکلات پیش روی است. نوشته‌اند: هر گاه آیت الله بروجردی با مباحث فلسفی مورد پرسش قرار می‌گرفت، صاحبان پرسش‌ها را به امام خمینی ارجاع می‌داد. گزارشگرانی که در برخی از این جلسات حضور داشته‌اند، از اشراف ایشان به مباحث فلسفه اسلامی و حتی فلسفه غرب و قدرت اقناع مخاطبان، سخنان زیادی گفته‌اند.^۱

پاسخگویی به پرسش‌ها و شبهات عقلی مراجعان بخشی از اقدامات امام خمینی بوده است، اما فکر روشن امام خمینی به افق‌های دورتری نظر داشته و از قول ایشان نقل شده است: «برای اینکه در حوزه، کار اساسی و ریشه‌ای انجام بگیرد، من اگر به جای آقای بروجردی، که امروز رئیس مسلمین است، باشم، چند تن از کمونیست‌های با معلومات را از شوروی به ایران می‌آورم، حقوق و دیگر مخارج آنان را تأمین می‌کنم که بیایند شبهات کمونیست‌ها و مطالب علمی آنها را که بر اساس آن الحاد را پایه‌گذاری کرده‌اند، مطرح کنند تا علما و فضلا از شبهات آنان به طور کامل آگاه شوند تا با آنان به مقابله علمی برخیزند و پاسخ‌های مستدل و محکمی به آن شبهات و استدلال‌ها بدهند تا نتوانند دیگر این قدر تبلیغات کنند.» (زنجانی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۶)

۱. برای نمونه ر.ک: علی اکبر ضیایی، ۱۳۸۱. این کتاب، که در چهار فصل سامان یافته، کوششی است در جهت شناساندن بعد فلسفی امام خمینی و نقش ایشان در احیای تفکر فلسفی در قبل و بعد از انقلاب اسلامی.



صدرالمتألهین به برخی از دشواری‌هایی که به وی رسیده است در مقدمه کتاب سترگ خویش، *الحکمة المتعالیة فی اسفار الاربعة العقلیة*، اشاراتی کوتاه و پرتأمل دارد که بخش‌هایی از حیات وی را نیز آفتابی می‌کند و روشن می‌سازد که در چه شرایط دشواری تن به هجرت به روستای دورافتاده‌ای چون کهک داده است. طبیعی است که این مخالفت‌ها به گونه‌ای بوده است که ملاصدرا تاب و توان تحمل و مقابله با آنها را نداشته است. در حالی که امام خمینی، گرچه همانند صدرا با مخالفت‌ها و دشواری‌هایی مواجه است اما در نهایت توانست بر مخالفت‌ها چیره شود و فلسفه را بر اثر اقدامات عملی خود، وارد حوزه‌های علمی کند و به مشی جاری بدل نماید.

حضور فلسفه در حوزه‌های علمیه به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی از ثمرات ایستادگی و پایداری امام خمینی است. البته امام خمینی در مواردی به بخشی از دشواری‌های زمانه اشاره کرده و از جمله جریان مشهور فیضیه را نقل می‌کند که:

یادگرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک به‌شمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه، فرزند خردسالم، مرحوم مصطفی، از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند؛ چرا که من فلسفه می‌گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها وضع کلیساهای قرون وسطا می‌شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت منت نهاد و کیان و مجد واقعی حوزه‌ها را حفظ نمود. (سید احمد خمینی، ۱۳۷۵، صفحه ۳۴۲؛ ر. ک: ضیایی، ۱۳۸۱)

به هر حال، مبارزه این دو فیلسوف با مخالفان فلسفه، جدی است؛ اگرچه این دو در نهایت به نتایج متفاوتی دست می‌یابند. اگر ملاصدرا در حیات خویش با ظاهرگرایان و عارف‌نمایان درافتاد و در رد آنها دو کتاب سه اصل و کسر اصنام الجاهلیة را نوشت، امام خمینی نیز با متحجران به مقابله و مبارزه برخاست و در این زمینه دشواری‌های زیادی را متحمل شد. فرزند ایشان در این زمینه می‌گوید:

امام، شکستن جو تحجر را در درون حوزه، قدم اول مبارزه تشخیص دادند؛ لذا وقتی در قم منظومه و اسفار را تدریس می‌کردند مورد تهاجم

تهمت و افترای دشمنان متحجر واقع شدند؛ اما روحیه و توان علمی و مبارزاتی امام و یاری خداوند متعال نگذاشت در مقابل جمود فکری متحجرین شکست بخورند. به نظر من مبارزه امام با مقدس مآب‌ها در درون حوزه از مسائل سیاسی و مبارزاتی مهم‌تر بود؛ زیرا اگر سدّ متحجرین، که به آمیختگی و امتزاج بین دین و سیاست اعتقادی نداشتند، شکسته نمی‌شد امام هرگز نمی‌توانستند قدم بعدی مبارزه را که بسیار طولانی بود با قوت و استحکام بردارند. لذا امام به خوبی تشخیص داده بودند که روشنگری صاحبان اندیشه ابتدا باید از حوزه شروع شود و سپس توقع تحول در بیرون حوزه‌ها را داشت. (همان، ص ۶۶۱)

از دیگر اشتراکات این دو حکیم حکمت متعالیه، تضيیقات و محدودیت‌های سیاسی - اجتماعی بود، که افزون بر محدودیت‌های هم‌صنفان، بر آنان تحمیل شد. در این زمینه صدر المتألهین با توجه به فشارهای وارده و عدم توان مقابله و یا هر دلیل دیگری، راهی روستای کهک می‌شود و در آنجا با پالایش نفس و تهذیب درون، تألیف حکمت متعالیه را در خاطر می‌پروراند. از سویی امام خمینی در اثر این محدودیت‌ها در ابتدا، مدتی بازداشت و در تهران در منزلی تحت نظر گرفته می‌شود و بعدها در اثر اعتراض و مقابله آشکار با تصویب لایحه کاپیتولاسیون شبانه توسط رژیم پهلوی در منزل خویش دستگیر و به ترکیه و از آنجا به عراق تبعید می‌شود. این تبعید که پانزده سال طول می‌کشد، با براندازی نظام پهلوی توسط ایشان خاتمه می‌یابد. تعداد سال‌های تبعید امام خمینی، مشابه مدت زمان احتمالی است که صدرا در روستای کهک به دور از چشم حاکمان در تبعید خودخواسته به سر برده و در نهایت با دعوت حاکم شیراز به زادگاه خویش هجرت می‌کند؛ بی‌آنکه بتواند تغییر و تحولی عملی در حکومت و ساختار سیاسی انجام دهد.

شاید مراجعت صدرا به زادگاهش، شیراز، به منظور ورود به حوزه عمل است تا بتواند تأثیرات مستقیمی بر جامعه و حکومت زمانه خود برجای گذارد. او در آنجا بر کرسی تدریس تکیه می‌زند و ضمن تألیف آثار مختلف خود، به تربیت شاگرد اهتمام



می‌ورزد. گو اینکه پیش از آن در اصفهان احتمالاً به دلیل تأثیراتی که بر جامعه برجای گذاشته بود، با وی مقابله می‌شود و او به ناچار اصفهان را ترک می‌کند. همچنین این مسئله نشان می‌دهد که وی به طور جدی درگیر بوده و با توجه به عدم توان وی در مقابله عملی با مخالفان و در نتیجه عدم حمایت حکومت و به ویژه اساتید او، شرایط حیات علمی برای وی دشوار می‌شود و به ناچار ترک اصفهان را بر ماندن ترجیح می‌دهد. می‌توان نگارش دو اثر ملاصدرا، یعنی سه اصل و کسر اصنام الجاهلیه را بر جدی بودن درگیری، شاهد آورد و توجه داشت که صدرا با نگارش این قبیل آثار، سره از ناسره، درست از نادرست و صواب از ناصواب را تبیین کرده و به مقابله با آرا و افکار انحرافی جامعه خود پرداخته و در فضای آلوده جامعه، موضع خودش را روشن کرده است. به نظر می‌رسد همین عوامل در تشویق مخالفت با وی بی‌تأثیر نبوده است.

هر دو حکیم در آثار خویش از گذشته علمی خود به نوعی ابراز پشیمانی کرده‌اند. ملاصدرا در مقدمه کتاب اسفار اربعه از اینکه مدت‌ها سرگرم آموختن و مطالعه دانش‌های متعارف فلسفی وقت خویش را صرف کرده و از معارف حقیقی و باطنی محروم بوده، استغفار می‌کند و آن دوره را دوره بی‌حاصلی برای خود برمی‌شمارد.^۱ امام خمینی همانند ملاصدرا سرگرم شدن به مفاهیم و اصطلاحات فلسفی را یادآور می‌شود و از جمله معتقد است اسفار اربعه نیز وی را از سفر به سوی دوست باز داشته است:

در جوانی سرگرم مفاهیم و اصطلاحات پرزرق و برق شدم، که نه از آنها جمعیتی حاصل شد، نه حال؛ اسفار اربعه با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازم داشت؛ نه از فتوحات، فتحی حاصل و نه از فصوص الحکم حکمتی دست داد، تا چه رسد به غیر آنها. (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۲۶)

جالب اینکه ملاصدرا از وقت خود در فلسفه متعارف، اظهار ندامت می‌کند و امام

۳. ر.ک: شریف لکزایی، سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه (دفتر دوم، مجموعه مقالات)، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، در دست انتشار.

می گوید اسفار اربعه او را از سفر به سوی دوست بازداشته است. اگرچه این نشان از پویایی حکمت متعالیه و ظرفیت های درونی آن برای بازسازی و پویایی حکایت دارد، اما در نگاه امام به معنای آن نیست که به این مباحث توجه نشود، بلکه امام خمینی خود در جایی اشاره می کند که عبور از این مراحل لازم و ضروری است و حتی بدون تأمل در این گونه مباحث، نمی توان راهی به سوی تقرب به خدا و سعادت یافت. از نگاه امام، توجه و آموختن فلسفه، کمترین راه برای دست یابی به سعادت است: «اقل مراتب سعادت این است که انسان یک دوره فلسفه را بداند. (اردبیلی، ج ۳، ص ۴۷۲) نظر ملاصدرا نیز همین است. (همان، ص ۴۷۱ و ۴۷۲) او نیز در عین حال که اشتغال خود را به فلسفه های متعارف مذمت می کند، اما حکمت متعالیه را نظام و قوام بخشید و با این کار، فلسفه های دیگر را به محاق فرو برد.

آنچه این مجموعه را متمایز می کند، توجه به ابعاد باطنی و عرفانی است. سرگرم شدن به مفاهیم و اصطلاحات پر زرق و برق اگر با تهذیب نفس توأم نباشد، سبب می شود انسان از راه باز ماند و دچار حجاب اکبر شود. از همین رو است که حتی آموختن حکمت متعالیه نیز با تهذیب نفس و پالایش درون باید همراه باشد. امام خمینی در این زمینه بر این باور است که گرچه این علوم حجاب اکبر است، اما باید انسان وارد این حجاب اکبر شود و با ورود به این حجاب روش های رفع حجاب را بشناسد. ایشان در نامه ای خطاب به فرزندشان، سید احمد، می نویسد: «اول باید با قدم علم لنگان لنگان پیش روی و این هر علمی باشد حجاب اکبر است که با ورود به این حجاب به رفع حجب آشنا می شوی.» (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۱۳) به هر حال هر دو متفکر حکمت بر این باورند که آموختن حکمت متعالیه بایستی با تهذیب و پالایش نفس و درون همراه باشد.

تمایزات

نخستین تمایز بارز دو حکیم متأله حکمت متعالیه، تداوم و استمرار فلسفه از یک سوی و همراهی و همراهی با فقه و فقاہت از سوی دیگر است. امام خمینی، که



آن روزها مشهور به حاج آقا روح‌الله بود، برخلاف صدرالدین، که تمام عمرش را صرف آموختن، نگارش و در نهایت آموزش فلسفه کرد، پس از گذشت چهار دهه از حیاتش ارتباط رسمی‌اش را با فلسفه به طور کامل قطع کرد. امام خمینی تدریس فلسفه و عرفان را از سال‌های قبل از ۱۳۰۸ شمسی آغاز کرد و آن گونه که از نوشته‌ها و گفته‌ها برمی‌آید تا بیست سال، یعنی اواخر دهه بیست، ادامه داد.^۱ همچنین ایشان از سال ۱۳۲۴ به طور رسمی به تدریس خارج فقه و اصول پرداخته است. (ر.ک: نجف لک‌زایی، ۱۳۸۷؛ علی‌قادری، ۱۳۷۸؛ محمد حسن رجیبی، ۱۳۶۹) آخرین باری که روح‌الله به تدریس فلسفه و به ویژه کتاب اسفار اربعه صدرالدین شیرازی پرداخت، اواخر دهه بیست شمسی بود. پس از آن، و از آغاز دهه سی، او دیگر به تدریس و نگارش آثار عرفانی و فلسفی نپرداخت.^۲ گو اینکه قبل از آن نیز اثر مکتوبی در فلسفه، به جز برخی آثار در اصول، اخلاق و عرفان،^۳ که در آنها برخی مباحث فلسفه را نیز مورد بحث قرار

۱. ایشان تصریح کرده است که وقتی ساکن مدرسه دارالشفای قم بوده است مدت‌ها فلسفه تدریس می‌کرده و در سال ۱۳۴۸ قمری (۱۳۰۸ شمسی) پس از ازدواج از مدرسه خارج شده است. (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۸۳)

۲. امام خمینی درباره دلایل ترک تدریس فلسفه می‌گوید: «تا قبل از آمدن آقای بروجردی عمده اشتغال به تدریس معقول و عرفان و سطوح عالی‌ه اصول و فقه بود؛ پس از آمدن ایشان به تقاضای آقایان، مثل مرحوم آقای مطهری به تدریس خارج مشغول شدم و از علوم عقلیه بازماندم.» (فصلنامه حضور، شماره یک، خرداد ۱۳۷۰، ص ۵؛ به نقل از ضیایی، ۱۳۸۱، ص ۱۵) این مسئله نشان می‌دهد که ایشان تا زمان استقرار آیت‌الله بروجردی، فلسفه و عرفان را تدریس می‌کرده و از این سال‌ها، تدریس فقه و اصول غلبه یافته است.

۳. آثار عرفانی و اخلاقی امام خمینی عمدتاً تا اوایل دهه بیست نگارش و منتشر شده‌اند. برای مثال تألیف شرح دعای سحر از ۱۳۰۷ شمسی آغاز شده است. همچنین چهل حدیث در ۱۳۱۸ - ۱۳۲۰ و آداب الصلاة ۱۳۲۱ تألیف شده است. (ر.ک: نجف لک‌زایی، ۱۳۷۸) البته در این میان، کتاب طلب و اراده را می‌توان اثری فلسفی به شمار آورد که به قلم ایشان نگارش شده است.

داده، از خود بر جای نگذاشته بود.^۱ بسیاری از شاگردان حاج آقا روح‌الله، که از دهه سی به بعد در شمار شاگردان ایشان درآمده‌اند، به یاد ندارند که او فلسفه تدریس کرده باشد. (ر.ک: اردبیلی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۶)

بنا به نوشته‌ها، امام خمینی در حوزه عرفان نظری و عملی شرح فصوص و مصباح الأنس و منازل السائرین را سال‌ها به صورت خصوصی تدریس کرده که به همین دلیل بسیاری از شاگردان ایشان نیز از چند و چون این دروس اطلاع دقیقی ندارند.^۲ از این رو در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود یا از این دروس اظهار بی‌اطلاعی کرده و یا فقط بخشی از آن را متذکر شده‌اند و در پاره‌ای از موارد نیز تدریس برخی از مباحث یا کتب را از طرف ایشان انکار کرده‌اند. برای مثال آیت‌الله جعفر سبحانی معتقد است اینکه گفته می‌شود امام یک دوره کامل به تدریس اسفار پرداخته است، درست نیست و ایشان تا بحث علت و معلول تدریس کرده است. (همان، ج ۳، ص ۱۳)

همچنین استاد جلال‌الدین آشتیانی درباره تدریس عرفان توسط امام می‌گوید:

۱. تقریرات فلسفه امام خمینی در سه جلد به همت عبدالغنی اردبیلی نگارش و منتشر شده است. در صفحه شش مقدمه این اثر می‌خوانیم: «اسفار به عنوان برترین خاستگاه حکمت متعالیه و شرح منظومه که به گونه‌ای چکیده آن به شمار می‌رود، سالیانی دراز در حوزه اندیشه و تدریس علوم عقلی جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده و شروح و حواشی فراوانی بر آنها در سبک‌های گوناگون به رشته تحریر درآمده، که مجموعه حاضر نیز گوشه‌های به‌جا مانده از حدود بیست سال تدریس این دو کتاب توسط امام خمینی است.» یافته‌ها نشان می‌دهد این تقریرات به رؤیت و مطالعه امام خمینی رسیده است.

۲. امام خمینی در سال ۱۳۴۷ قمری در حالی که تنها ۲۷ سال داشت، تدریس فلسفه را آغاز کرد. ایشان در انتخاب شاگرد و کتابی که به عنوان متن، باید تدریس شود، دقت فراوانی به عمل می‌آورد و از امتحان کتبی و شفاهی شاگردان و تهذیب نفس و رشد اخلاقی آنان غافل نبود. امام خمینی از شاگردان می‌خواست درس را بنویسند و به رؤیت ایشان برسانند؛ اگر مشاهده می‌کرد کسی در فهم و درک مطالب مشکل دارد، اجازه ورود به درس را به او نمی‌داد. (ضیایی، ۱۳۸۱، ص ۱۳ و ۱۴)



نشینیده که امام عرفان تدریس کرده باشد و آثار عرفانی امام نیز حاصل تدریس او نبوده و تألیف است. ایشان در اظهار نظر دیگری معتقد است که امام خمینی «در حکمت متعالیه به روش صدرالحکما و العرفا آخوند ملاصدرا، استاد مسلم؛ و در حقیقت و بدون مجامله باید گفت که آن جناب خاتم حکما و عرفا در عصر ما می‌باشند. امام قبل از دوران طلبگی حقیر در قم شرح فصوص تدریس می‌کردند و در زمانی که نگارنده این سطور در قم تحصیل می‌کردم، معظم له شرح منظومه برای جمعی از افاضل زمان تدریس می‌فرمودند و مدت‌ها به تدریس اسفار اشتغال داشتند.» (همان)

آیت‌الله سید عزالدین زنجانی نیز بر تدریس یک دوره اسفار توسط امام تأکید کرده و خود نیز در درس اسفار تا پایان جلد نخست حضور داشته است. (همان)

از همه مهم‌تر اینکه امام خمینی در نامه‌ای که به مؤلف کتاب بررسی تحلیلی از نهضت امام خمینی نوشته، بر تدریس فلسفه توسط خود تصریح کرده است: «این جانب در زمانی که ساکن مدرسه دارالشفاء بودم، مدت‌ها فلسفه تدریس می‌کردم.» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۸۳)

همچنین آیت‌الله مهدی حائری یزدی از شاگردان درس فلسفه امام می‌گوید:

چون آن وقت این چیزها در حوزه تعلیم و تعلمش رسماً رایج نبود آقای خمینی خصوصاً و اختصاصاً در منزل خودشان به من درس می‌دادند و گاهی هم در مدرسه دارالشفاء. بنده یک دوره کامل منظومه پیش ایشان خواندم... به استثنای فلکیات. فلکیات را ایشان گفتند که اباطیل است و فلکیات جدید با اینها قابل مقایسه نیست... آقای خمینی می‌گفتند اسفار را نخوانده‌اند، اما آن را با میرزا خلیل کمره‌ای مباحثه کرده‌اند و لذا به نظر من درس اسفار ایشان خیلی سستی نبود تا بتوان گفت سلسله سند ایشان در تعلیم اسفار به صدرالمآلهین می‌رسد. هر چه بود، حدّث و جودت فهم خود ایشان بود که می‌توانست از عهده تدریس اسفار برآید؛ زیرا این خصوصیت اسفار است که سطح آن بسیار شیوا و روان است و ژرفای فوق‌العاده پیچیده و پیل افکن دارد... ایشان علاقه‌ای به فلاسفه مشا و منطق

نداشت. درس اسفار ایشان جاذبه عرفان داشت.... بعد از تمام شدن منظومه با دو سه نفر از رفقا پیش آقای خمینی اسفار را شروع کردیم. ده سال طول کشید که اسفار را خواندیم. (نامه فرهنگ، شماره ۱۷، ص ۱۰۴ و ۱۰۵؛ پژوهشنامه متین، شماره ۱، ص ۳۸۴. به نقل از اردبیلی، ج ۱، ص ۶)

به هر حال، همت و وقت اصلی امام خمینی از دهه سی به بعد، صرف تدریس فقه و اصول معمول در حوزه‌های علمیه شد. این کار موجب گردید که ایشان به عنوان استادی برجسته و صاحب نام در فقه، زبان زد جامعه علمی گردد؛ چنان که پیش از آن در حوزه عرفان و اخلاق نیز شهره بود. مکتوبات فقهی و اصولی ایشان عمده‌تاً در این دوره نگارش و منتشر شده است، اما بی آنکه در آنها اشاراتی به فلسفه و عرفان بنماید.

در مقابل، صدر المتألهین تا انتهای عمر خویش به تعلیم و تعلم و نگارش در حوزه فلسفه، افزون بر توجه به سایر حوزه‌های دانشی، پرداخت. تدریس حکمت او در شیراز، یکی از پر رونق‌ترین دوره‌هایی است که شیراز به خود دیده است. صدرالدین شیرازی در عین اشراف به فقه و فقاہت تا آخر به تعلیم و تعلم در موضوع فلسفه وفادار ماند و آثار مهمی از خود برجای گذاشت و شاگردان برجسته‌ای تربیت کرد. اساتید ملاصدرا در حوزه معقول، همانند میرداماد، در اصفهان مشهورند. میرداماد خود صاحب حکمتی معروف به حکمت یمانی یا ایمانی است که به سبب پیچیدگی آن، در مقابل روانی حکمت متعالیه صدرایی، از رونق بازماند.

آنچه امام خمینی از نخستین سال‌های دهه سی آغاز کرد، پی‌ریزی بنیادی بود که توانست در دهه چهل حاج آقا روح‌الله را به عنوان فقیهی زبردست و توانا بشناساند و زمینه‌ساز طرح مرجعیت عام ایشان گردد. به این ترتیب پس از سال‌های چهل شمسی، امام خمینی، برخلاف صدرالدین شیرازی، در موضع مرجعیتی عمومی قرار گرفت که در آن جمع کثیری از شیعیان در داخل و خارج ایران، که روز به روز نیز بر تعداد آنها افزوده می‌شد، از فتاوا و فقهی او پیروی می‌کردند و ایشان را به عنوان مرجع دینی خود برگزیده بودند.

در همین سال‌ها، شاگردان بسیاری، که غالباً فقه را نزد وی آموخته بودند، به



دور ایشان گرد آمدند. حال آنکه اگر صدر المتألهین می خواست به حوزه مرجعیت فقهی وارد شود، از چنین امکانی برخوردار نبود. البته نهاد مرجعیت در شمار نهادهایی است که در سال های متأخر پدید آمده و در دوره ملاصدرا، مناصب بالای مذهبی از سوی نهاد سلطنت و شخص شاه به عالمان واگذار می شد. امامت جمعه و شیخ الاسلامی در دوره صفویه از جمله مناصبی بود که از سوی شاه تعیین می شد و تا آنجا که به یاد داریم، صدرا میانه چندان خوبی با نهاد سلطنت صفوی نداشت تا به این سمت ها منصوب شود و با اینکه گفته می شود خود فرزند حاکم شیراز بود و به رغم حمایت حاکم وقت شیراز از وی، که گویا با صدرا دوستی دیرینه ای هم داشته است، اما این وضعیت تغییری در نگاه وی درباره سلطنت و سلطان ایجاد نکرد و او همچنان به پادشاه و دربار شاهی توجهی نداشت.

صدر المتألهین، برخلاف آنچه معمول بوده است و بر اساس آنچه در آثار وی می توان یافت، هیچ یک از آثارش را به هیچ یک از شاهان صفوی اهدا نکرده و در هیچ اثری، کوچک ترین تعریف و تمجیدی از آنها به عمل نیاورده است. در مقابل به صورتی ویژه مباحثی در حمد و ثنای خداوند و درود و صلوات بر حضرت رسول (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و نیز تبیین وضعیت زمانه و دلایل نگارش آثار خود را مورد بحث قرار داده است.

به هر حال در تغییر و تحولات پس از صدرا و در دوره اخیر است که نهاد مرجعیت پایه گذاری و تثبیت شد و امام خمینی به عنوان فقیهی متألّه و از اصحاب و مفسران حکمت متعالیه به این مرتبه و جایگاه دست یافت. البته یادآوری این نکته بایسته است که صدرا مطابق عرف معمول حوزه های علمی، از دانش فقه هم بهره ای داشت و این دانش را در محضر عالمانی همانند شیخ بهایی آموخته بود، (سید محمد خامنه ای ۱۳۸۶، ص ۴-۲۰) اما وی هیچ گاه علاقه ای برای ورود به این حوزه دانشی از خود نشان نداد. شاید بتوان گفت آنچه موجبات توفیق امام خمینی را فراهم آورد، همانا تحقق بخشی به بُعد چهارم از اسفار عقلی چهارگانه مورد نظر صدرا است. یکی از صاحب نظران معاصر در بحثی مبسوط درباره عرفان نظری، ضمن اینکه معتقد است

امام خمینی دستی چیره در زمینه عرفان نظری و عملی دارد، بر این باور است که ورود ایشان به عالم سیاست با توجه به پیشینه عرفان نظری در عین اینکه استاد مبرز حکمت متعالیه است، برای برخی شگفت آور است. حال آنکه این ورود به حیات سیاسی و اجتماعی دقیقاً بر مبنای حکمت متعالیه و اسفار اربعه عقلیه صدرایی است:

برای بسیاری از افراد جالب توجه است و حتی ممکن است شگفت آور باشد که می‌بینند آیت‌الله خمینی که در اوایل عمرش نه فقط به عرفان نظری بلکه به عرفان عملی که بر ریاضت و عزلت و ترک دنیا تأکید می‌کند، بسیار علاقه‌مند بود، در اواخر عمرش کاملاً وارد صحنه سیاست شده است. کلید این معمار را بیش از هر چیز باید در همان مراحل سلوک معنوی و سفر آدمی از خلق به سوی حق و رجعت وی از حق به سوی خلق، که ملاصدرا در آغاز اسفار اربعه به آن پرداخته است، جست‌وجو کرد. این اسفار هم شامل مرحله سفر از «خلق» به «حق» است و هم شامل مرحله بازگشت به «خلق» به همراه «حق». ثانیاً کلید این معمار را باید در تفسیر آیت‌الله خمینی از مراحل این سفر و چگونگی تطبیق آن در مورد خودش و رسالتش در زندگی جست‌وجو کرد. (سید حسین نصر، شماره اول، ص ۸)

در این تلقی، هم به ظرفیت‌های اسفار اربعه اشاره شده و هم به چگونگی تفسیر و تطبیق امام خمینی در مورد رسالت خویش مباحثی آمده است. بر اساس حکمت متعالیه، مرحله گذر از خلق برای کامل شدن سیر و سلوک می‌بایست انجام گیرد. البته در این میان حکمای حکمت متعالیه به دلایل مختلف نتوانستند و یا نخواستند به این مرحله وارد شوند و ظرفیت‌های نهفته در این حکمت را آشکار سازند و از سویی به نظر برخی از حکمای حکمت متعالیه، تفسیر متفاوتی داشتند و به لحاظ معرفتی امکان تحقق ابعاد عملی این حکمت در نزد آنان مغفول واقع شده است. امام خمینی در این میان توانست ابعاد عملی این حکمت را غنا بخشد و ارتقا دهد.

یکی دیگر از تمایزها، دوری‌گزینی از جامعه و حکومت توسط صدرا است که بر



اثر فشارهای وارد بر او - که به تعبیر آیت الله جوادی آملی بیشتر از جانب هم صنفان خود او است - به روستای کهک مهاجرت و گوشه عزلت اختیار می کند. اما امام خمینی به رغم فشارهای وارده بر خود و به ویژه اینکه این فشارها به تبعید ایشان ختم می شود، دست از مبارزه بر نمی دارد و از این مرحله به بعد است که، برخلاف صدرا، پروژه براندازی را به پیش می برد.

یکی از صاحب نظران، امام خمینی را مظهر نگاه جدید به رابطه میان عرفان و حکمت با حکومت می داند و او را به خاطر شهادت و شجاعت در شکستن تابوی عزلت نشینی عرفانی می ستاید. از این منظر، امام خمینی نه تنها فقیهی تمام عیار، بلکه عارفی شیفته و حکیمی والامقام است که به حکومت فرزندگان رنگ واقعیت بخشید: «ایشان یک تفاوت آشکار با گذشتگان داشتند و آن اینکه گویی ایشان نشان داده اند که لازمه عارف بودن، اهل عزلت بودن نیست و برای حل آن معما که عارفان در پیش پای ما نهاده اند، به گونه دیگری می توان اندیشید و عمل کرد.» (سروش، ۱۳۶۸، ص ۳؛ به نقل از محسن الهی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۳)

باید توجه داشت که از نظر امام خمینی عزلت گزینی به معنای آن نیست که فرد گوشه نشینی را برگزیند و ارتباط خود را با دیگران و جامعه قطع کند، بلکه در تفسیر امام خمینی فرد می بایست در حالی که در درون جامعه است، خدا را از منظر دور ندارد و او را ناظر و حاضر بداند. از این منظر، در حالی که در جامعه هستیم به گونه ای عمل کنیم که گویا با خداییم و امور مادی حیات آدمی، او را از خدا دور نمی سازد. ایشان در این زمینه تعبیرات روشنی دارند که در آن عزلت نشینی درویشانه را نفی کرده است:

مراد از خلوت با خدا این است که در همه امور با خدا باشیم. اگر انسان در اعمال خود فقط با خدا باشد و جز خدا با هیچ کس نباشد، این خلوت با خدا است، نه اینکه مراد، خلوت درویشانه باشد که خلوت با خدا به معنای کنج عزلت رفتن و در بیغوله و صندوق خانه نشستن باشد، تا انسان به آنجا برود و اوهام و خیالاتی بنماید. البته چنین کسی جز با اوهام و خیالات خود محشور نمی شود. مراد از خلوت با خدا این است که انسان

در هر امری رضای الهی را تحصیل کند و خدا را ببیند و با او وارد عمل شود و از خلائق مأیوس شده و به امر پروردگارش مأیوس گردد.^۱
(اردبیلی، ج ۳، ص ۴۴۵)

بنابراین در چنین نگاهی تفاوتی نمی‌کند که فرد در هیاهوی شهری مانند شیراز، اصفهان یا قم زیست کند و یا در روستایی مانند کهک و یا در تبعید زیست کند، بلکه آنچه مهم است، ارتباط با خداوند و حاضر و ناظر شمردن او بر احوالات خویش است و اینکه ایشان ارتباط مستمر و مداومی با خدا داشته باشد و با او مأیوس باشد. به هر حال این عزلت‌نشینی، به تعبیر امام خمینی درویشانه نیست، بلکه بریدن از وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها است.

امام خمینی در تفسیر خویش از سفرهای چهارگانه عقلی، که ملاصدرا در اسفار اربعه به طور مستوفی ابعاد نظری آن را بسط داده است، به جایی می‌رسد که ورود جدی به حوزه عمل سیاسی و اجتماعی را می‌طلبد. از این رو موفق به تأثیرگذاری فوق العاده‌ای بر جامعه خویش می‌شود و این همه مرهون اثرپذیری از حکمت متعالیه است که خود در شمار مدرسان و مفسران و شارحان و نوآوران مؤثر آن بوده و زمینه تحقق عملی آن را در بعد اجتماعی مهیا کرده و ابعاد عملی و عینی سفر چهارم را به همراه الزامات آن بسط و گسترش داده است. در مقابل، ملاصدرا بعد نظری حکمت متعالیه را به خوبی پرورش داد و آن را استوار کرد. از این رو، به طور خلاصه، صدرا، ابعاد نظری و تئوری و علمی حکمت متعالیه را نظام و قوام بخشید و امام خمینی ابعاد عملی و اجتماعی و سیاسی آن را توسعه بخشید و آن را بر حکومت نشانده. این، تمایزی روشن و آشکار است که البته نباید آن را به معنای فقدان اندیشه و فلسفه

۱. تفسیر آیت‌الله جوادی از این مسئله نیز این چنین است. ایشان نیز بر این باورند که چله‌نشینی به معنای عزلت‌گزینی و بریدن از اجتماع نیست: «چله‌گیری معنایش این نیست که انسان از جامعه جدا شود و دست از کار، کسب و تحصیل بکشد و منزوی شود. چله‌گیری این است که انسان چهل روز مراقب قلب و قوای ادراکی خود باشد و برخلاف رضای خدا چیزی نیندیشد. در چله‌گیری باید در متن جامعه باشی، ولی بر تمام اعمال و رفتار رضای خدا را در نظر بگیری.» (پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز خبر حوزه، نهم آبان ۱۳۸۷).



سیاسی صدر المتألهین تفسیر کرد.

از همین رو است که مهم‌ترین نقطه تمایزی که دو حکیم حکمت متعالیه را از هم جدا می‌کند، براندازی نظام سلطانی پهلوی به دست امام خمینی و حضور مستقیم و بلاواسطه او در صدر هیئت حاکمه و قدرت سیاسی است. کاری که صدر المتألهین، اگر هم آرزوی آن را داشت، در عمل، رؤیایی دست‌نیافتنی برای او بود که هرگز به آن نایل نشد. آن گونه که از شواهد و مستندات تاریخی آشکار است، صدرالدین هیچ حرکت عملی‌ای نیز برای برخورداری از مناصب سیاسی و مقامات عمومی و مقابله با حکومت انجام نداد. گو اینکه شرایط و اوضاع زمانه نیز برای چنین تغییرات و حرکت‌ها و جنبش‌هایی - مشابه آنچه امام خمینی به آن مبادرت ورزید - مساعد نبود و در نتیجه اوضاع و احوال زمانه، تأثیر خود را بر صدرا بر جای گذاشت.

با وجود این، حضور امام خمینی در صدر حکومت متأثر از مبانی حکمت متعالیه است؛ به‌ویژه تفسیر سفر چهارم و حضور مستقیم در میان خلق که خود یکی از مراحل سلوک است، این دیدگاه را تأیید می‌کند. از این رو گرچه نقطه عطف تمایز این دو حکیم در تأسیس نظم و نظام سیاسی جدید و برانداختن نظم سیاسی قدیم است، اما نباید از خاطر برد که صدرا، خواه آگاهانه و خودخواسته و خواه ناخودآگاه، زمینه حکمتی را پایه‌گذاری کرد که در عمل، چهار قرن پس از وی، و توسط یکی از پیروان و شارحان آن، تکامل یافت و به حیات و نظم و نظام سلطانی خاتمه داد. صدرا البته با عالمان به اصطلاح ظاهرین، همانند امام خمینی در مقابله با متحجرین، درگیر شد و در این زمینه رساله‌های مستقلی نگاشت اما هیچ‌گاه به‌طور مستقیم و علنی با دستگاه سلطنت به مقابله برخاست و به دور از هیاهوی اصحاب قدرت توانست دستگاه و نظام فلسفی خاصی را، که به حکمت متعالیه شهره شد و پیروان بسیاری یافت، سامان دهد که در نهایت بساط نظم و نظام سلطانی را بر هم چید.

ناگفته نماند که بنابر دیدگاه‌های موجود، صدرالدین شیرازی تنها مؤسس حکمت متعالیه نیست، بلکه در شمار حامیان جدی حکمت متعالیه است. از این منظر، دانشواژه حکمت متعالیه در سخنان بوعلی سینا نیز آمده است. (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۳،

۱۱۱۲) حسن و اهمیت کار صدرا این بود که توانست حکمت متعالیه را در قالب دستگاه و نظام فلسفی منسجمی سامان دهد و به جامعه علمی ارائه کند. طبیعی است آثار متعدد صدرا و به ویژه اثر برجسته وی اسفار اربعه در این زمینه گویای نقش و جایگاه او است. پس از او نیز حکیمان متعالیه بیش از هر چیز به تدریس و شرح و تفسیر آثار او اشتغال داشته‌اند. با این حال، آیت‌الله جوادی آملی، که در شمار اساتید و شارحان و مفسران برجسته حکمت متعالیه در دوره معاصر است، بر تمایز گذاری میان حکمت متعالیه و حکمت صدرایی تأکید کرده و می‌گوید:

حکمت متعالیه غیر از حکمت صدرایی است. ملاصدرا یکی از حکمای متأله طرفدار حکمت متعالیه است. بسیاری از ظرفیت‌ها در حکمت متعالیه هست که در فرمایش‌های صدر المتألهین نیست. ملاصدرا یا به لحاظ زمانی مجال بیان آن مطالب را پیدا نکرد و عمر او کفاف نداد و یا اینکه به لحاظ علمی به بعضی از مطالب حکمت متعالیه دست نیافت. پس می‌توانیم بگوییم که به بعضی از مطالب نرسید عمراً و به بعضی دیگر نرسید علماً. بنابراین، باید مرز گفته‌های صدر المتألهین را از حکمت متعالیه جدا کنیم؛ چرا که ظرفیت‌های آن خیلی زیاد است.^۱

۱. نشست اعضای گروه فلسفه سیاسی پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی با حضرت آیت‌الله جوادی آملی در دفتر معظم له در قم به تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۸۶. ایشان همچنین می‌گوید: «مهم‌ترین عاملی که مرحوم صدر المتألهین را از حکمت مشا و اشراق به حکمت متعالیه سوق داد، مسائل عرفان بوده است. هنگامی که در این مسئله دقت می‌کنیم می‌بینیم که اساتید و هم‌بحث‌های ایشان چنین نبودند. خود ملاصدرا نیز اصالة الماهوی متصلب بود. در مقدمه رحیق مختوم آمده است که عبارت‌های ایشان در مقدمه اسفار، همان عبارت‌های فصوص قیصری است. بنابراین، باید بگوییم که عرفان او را متحول کرد؛ و گرنه اساتید او در حوزه اصفهان مشخص بودند و سابقه او نیز روشن بود؛ عرفان، دفعتاً او را به این صورت درآورد و موجب چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در تفکر او شد.»



از همین رو است که می‌توان گفت بُعد عملی این حکمت، توسط حکیم متأله معاصر، امام خمینی، تحقق بخشیده شد و بخشی از ظرفیت نهفته این حکمت را آشکار ساخت.^۱

به هر حال یکی از تمایزهای امام خمینی و صدرالدین شیرازی، نوع برخورد این دو متفکر با حکومت و حاکمان در دوره خود است. در حالی که امام خمینی پس از آنکه از اصلاح رژیم پهلوی ناامید می‌شود، به قصد انقلاب به مبارزه آشکار با حکومت می‌پردازد و به تبعید می‌رود، اما هرگز به یاد نداریم که صدرا به مبارزه آشکار با حکومت وقت پرداخته باشد. البته صدرا در دوره زیست خود با توجه به شرایط زمانه و مخالفت‌های مختلفی که به ویژه از سوی ظاهرگرایان، عارف‌نمایان و دستگاه حکومتی با وی می‌شود، به تبعیدی خودخواسته می‌رود. این در حالی است که هیچ تعریف و تمجیدی از حکومت و سلاطین وقت، برخلاف بسیاری از هم‌عصران خویش، در آثار و عملکرد وی نمی‌توان یافت. البته همه اینها دلالت بر مخالفت نظری و عملی با حکام دارد.

در همین زمینه یکی از صاحب نظران، دانشواژه «حکمت متعالیه سیاسی» را برای بیان فلسفه صدرالمتألهین و دانشواژه «حکمت سیاسی متعالیه» را برای بیان فلسفه سیاسی امام خمینی به کار می‌گیرد و مرادش این است که ابعاد نظری در اندیشه ملاصدرا و ابعاد عملی در اندیشه امام خمینی برجستگی خاصی یافته است.^۲

خاتمه

از آنچه گذشت روشن می‌شود که با وجود اشتراکات فراوان، چگونه با توجه به تغییر و

۱. در همین زمینه مناسب است از امام سید موسی صدر یاد شود که به عنوان حکیمی صدرایی و متأثر از حکمت متعالیه، تحول عظیمی در لبنان به وجود آورد و به نوعی به سفر چهارم صدرالمتألهین جامه عمل پوشاند.

۲. «صدرا، چشم‌انداز فلسفه سیاسی متعالیه»، نشست برگزار شده در پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی، تیر ۱۳۸۷.

تحول در اوضاع زمانه، تحول و تغییر گسترده‌ای در نحوه عمل دو حکیم حکمت متعالیه پدید آمد که در ضمن آن و در طی یک سیر تقریباً بیست و چند ساله و پس از قطع ارتباط رسمی با تدریس فلسفه توسط امام خمینی، نظمی متفاوت تأسیس شد. گرچه صدر المتألهین و امام خمینی در تفسیر قرآن و آموزه‌های وحیانی، اخلاقی، کلامی، برهانی، عرفانی و حتی فقه و فقهات اشتراکات عمده‌ای داشته‌اند، اما رجوع و توجه گسترده امام خمینی به حوزه عمل و تأکید و تکیه بر جنبه‌های عمومی، تأثیرات و تغییرات عمده‌ای در حیات سیاسی برجای نهاد؛ آنچه گویا از چشمان تیزبین پژوهشگران نکته‌سنج برکنار مانده است.

این سیر و تکوین به طور یقین از بنیان‌های نهفته در حکمت متعالیه سرچشمه می‌گیرد. حکمت متعالیه حتی سایر دانش‌ها و از جمله فقه را به نوعی تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این وضعیت، فقه حکیم حکمت متعالیه نیز متفاوت از سایر فقها است و از این حکمت مشروب می‌شود؛ چنانکه نمی‌توان از تأثیر عرفان در این زمینه غفلت کرد؛ چرا که نقطه‌های تمایز بخش اصلی و اساسی حکمت متعالیه، افزون بر عناصر مایز آن مانند اصالت وجود، حرکت جوهری و...، در عرفان نهفته است.

منابع

۱. اردبیلی، عبدالغنی، تقریرات فلسفه امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱.
۲. الهی، محسن، سیاست صدراپی (رساله کارشناسی ارشد)، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۶.
۳. امام خمینی، روح‌الله، دیوان امام خمینی، چاپ سوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
۴. _____، شرح دعای سحر، ترجمه و مقدمه سید احمد فهری، تهران، ۱۳۵۹.
۵. _____، صحیفه نور، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۶. _____، کشف الاسرار.



۷. _____، محرم راز، چاپ هفتم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
۸. پایگاه اطلاع رسانی مرکز خبر حوزه، نهم آبان ۱۳۸۷.
۹. جوادی آملی، عبدالله، سرچشمه اندیشه (مجموعه مقالات و مقدمات فلسفی)، چاپ سوم، قم، مرکز نشر اسرا، ۱۳۸۶.
۱۰. خامنه‌ای، سید محمد، «زندگی، مکتب و شخصیت صدر المتألهین (فقه و حدیث)»، خردنامه صدرا، شماره ۵۰، زمستان ۱۳۸۶.
۱۱. خمینی، سید احمد، «امام، حوزه و سیاست»، مجله حضور، شماره یک، خرداد ۱۳۷۰.
۱۲. _____، مجموعه آثار یادگار امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵.
۱۳. رجبی، محمد حسن، زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹.
۱۴. زنجانی، سید عزالدین (گفت و گو)، مجله حضور، شماره ۳۲، ۱۳۶۸.
۱۵. سروش، عبدالکریم، «آفتاب دیروز، کیمیای امروز»، کیهان فرهنگی، شماره سه، ۱۳۶۸.
۱۶. صدرا، علیرضا، «چشم انداز فلسفه سیاسی متعالیه»، نشست برگزار شده در پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی، ۳۰ تیر ۱۳۸۷.
۱۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، الطبعة الرابعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ ق.
۱۸. _____، رساله سه اصل، به تصحیح سید حسین نصر، تهران، روزنه، ۱۳۸۱.
۱۹. _____، رساله خلق الاعمال. در مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین، به اهتمام ناجی اصفهانی، تهران، حکمت، ۱۳۷۵.
۲۰. _____، مبدا و معاد، ترجمه احمد بن محمد الحسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۲۱. _____، کسر اصنام الجاهلیة، چاپ سوم، تهران.

۲۲. ضیائی، علی اکبر، نهضت فلسفی امام خمینی، چاپ نخست، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۱.
۲۳. طوسی، خواجه نصیرالدین، شرح الاشارات و التنبیها، تحقیق آیت الله حسن زاده آملی، قم، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۲۴. قادری، علی، خمینی روح الله، زندگی نامه امام خمینی براساس اسناد و خاطرات و خیال، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۲۵. لک زایی، شریف (به اهتمام)، سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه (دفتر نخست مجموعه نشست ها)، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (در دست انتشار).
۲۶. _____، به سوی حکمت سیاسی متعالیه، سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه (دفتر دوم مجموعه مقالات)، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (در دست انتشار).
۲۷. لک زایی، نجف، سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی، چاپ هفتم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷.
۲۸. نصر، سیدحسین، «عرفان نظری و تصوف علمی و اهمیت آنها در دوران کنونی»، ترجمه ان شاء الله رحمتی، اطلاعات حکمت و معرفت، شماره اول.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی